

# فصل پنجم

## زندانیها

«می خواهیم ایران را سرتاسر زندان کنیم»  
لاجوردی، هنگام بازدید از زندانها



به دنبال شروع دستگیریها و اعدامهای گسترده، پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، زندانهای کشور به صورت بی سابقه‌ی مملو از زندانی سیاسی شد. زندانهای سیاسی محدود به یک یا چند زندان در تهران نبود. بلکه کلیه زندانهای شهرها و حتی روستاهای کشور را نیز در برمی گرفت. طی سالیان متمادی این روند هم چنان ادامه داشته و روز به روز بر تعداد زندانیان افزوده شده است.

در خرداد سال ۱۳۷۶، لاجوردی در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام کرد به خاطر کثرت تعداد زندانیان، کتابخانه‌ها، مساجد و باشگاههای فرهنگی را نیز به زندان تبدیل کرده است.

زندانهای موجود ۵ تا ۶ برابر ظرفیتشان زندانی را در خود جای داده‌اند. همان طور که لاجوردی اعتراف کرده است، بسیاری مدارس، ساختمانهای دولتی و مراکز بهداشتی، مزارع و باغها به زندان تبدیل شده است. رژیم برای جادادن هزاران زندانی سیاسی، مجبور شد علاوه بر زندانها صدها خانه امن را نیز به این کار اختصاص دهد. اعدامهای جمعی نیز راه حل این مشکل رژیم نبود. هر روز بر خیل دستگیر شدگان افزوده می شود. اما هیچ کس به درستی از ابعاد گسترش زندانها و وضعیت درونی آنها خبر ندارد. هر از گاهی گزارشی از یک شهر یا روستا می رسد و آن گاه معلوم می شود در فلان نقطه دورافتاده ایران نیز زندان یا خانه امنی به راه افتاده و تعدادی زندانی سیاسی در آن جاست.

یک بررسی اجمالی نتایج وحشت آوری را برملا می کند. در این فصل کوشش خواهیم کرد به معرفی چند زندان معروف و اصلی در تهران و شهرستانها پردازیم. اما قبل از آن اجازه بدهید کلیاتی در مورد وضعیت زیستی، بهداشتی و ملاقات زندانیان، که اصطلاحاً

به آن شرایط «صنفی» می‌گویند، بنویسیم. وضعیتی که کم و بیش در همه زندانها مشابه است و دیگر نیازی به ذکر بسیاری موارد ریز و البته واقعی، نیست.

### شرایط زیستی (صنفی)

در گزارشهای موجود بسیار آمده است که در اتاقهای ۱۵ الی ۳۰ نفره ساختمانی که به اوین جدید معروف است، تا ۱۵۰ نفر زندانی شده‌اند. باید توجه داشت که این فشار به صورت مستمر ادامه دارد. برخی از زندانیان به مدت ۱۵ سال در چنین شرایطی بوده‌اند. در این شرایط مسأله خواب یک معضل جدی است. خواب زندانیان به نوبت صورت می‌گیرد. در بسیاری موارد زندانیان مجبورند نشسته استراحت کنند. اگر هم تختی پیدا شود بر روی یک تخت یکنفره تا ۴ نفر استراحت می‌کنند و پاهای خود را بر روی دیوار قرار می‌دهند. آنها که شکنجه شده و بدنشان زخمی است با مشکلات بیشتری مواجه هستند. معمولاً پاهای زندانی بر اثر ضربات شلاق آتش و لاش شده است. به همین دلیل در اتاقهایی که یک تخت برای گذاشتن مواد غذایی در نظر گرفته شده است، از زیر تخت برای گذاشتن پاهای مجروح زندانیان استفاده می‌شود که به آنها فشار وارد نیاید. در سلولهایی که ۳۰۰ در ۱۶۰ سانتیمتر بود تا ۳۵ نفر را به زور جا می‌دادند. برای ورود نفر جدید می‌بایست با فشار به دیگران او را به داخل هل داد.

وضعیت غذایی عموماً بسیار دردناک است. یک زندانی سابق در این باره نوشته است: «میزان غذایی که داده می‌شود هیچ وقت کافی نیست. کمبود غذا منجر به ضعف و سرگیجه و سردرد مستمر زندانیان می‌شود. ناهار اغلب نصف لیوان آش و شام قطعه کوچکی نان لواش خشک و یک عدد خیار بود که اصلاً آدم را سیر نمی‌کرد. در یک دوره دیگر غذای زندانیان دو عدد نان لواش ماشینی برای یک روز و قدری برنج برای ناهار بود. در مواقعی که آب قطع بود، به زندانی تنها یک لیوان چای برای صبحانه می‌دادند».

### وضعیت بهداشتی

پیشاپیش روشن است که با تراکم جمعیت در چنین محیط تنگ و بسته‌یی، وضعیت بهداشتی بندها چگونه خواهد بود. علاوه بر این، رسیدگی نکردن آگاهانه و تعمدی زندانبانان نیز هست. در واقع رسیدگی نکردن به بهداشت زندان و زندانی، خود

یک وسیله فشار به زندانیان است. جلادان خود بارها به زندانیان گفته‌اند که «زندان هتل نیست». و «دولت پول مفت ندارد بدهد زندانیان بخورند!» این فشار در شهرستانها بسیار بیشتر است. زندان عادل آباد شیراز یکی از نمونه‌های برجسته و شاخص زندانهاست. یک مجاهد از بندرسته که مدتی در بند زنان عادل آباد زندانی بوده، نوشته است: «در بند ۵ بودیم. در دو اتاق ۲در ۵ حدود ۴۰ نفر زندانی سیاسی بودند و در دو اتاق دیگر حدود ۶۰ زندانی عادی. این محوطه به زیرزمین معروف بود و قبلاً استفاده‌های دیگری از آن می‌شد. محیط داخلی بند، کثیف بود و آن‌چه این وضع را تشدید می‌کرد بیماریهای ویژه زندانیان عادی بود. بیماریهای زنان عادی به قدری حاد بود که آدم موقع تنفس هم آن را احساس می‌کرد. با این وجود در یک دستشویی که ۳ شیر بیشتر نداشت، باید ظرفها و لباسهایمان را می‌شستیم». در ادامه این گزارش آمده است: «از انواع دیگر برخوردهای ضدانسانی زندانبانان، برخورد آنان با زنان باردار زندانی بود. قبل از وضع حمل به آنها رسیدگی نمی‌شد، موقع زایمان هم اغلب دکتر دیر می‌رسید و آنان با درد بسیار نوزاد خود را به دنیا می‌آوردند. ما خود در بندمان موردی داشتیم که موقع زایمان یک خواهر، دکتر آن قدر دیر رسید که نوزاد مرده به دنیا آمد. با سر و صدا و اعتراضی که همه مان کردیم مادر و نوزاد مرده را به بیمارستان بردند».

وضعیت در سایر زندانها نیز مشابه است. در گزارش یکی از زندانیان در مورد وضعیت بهداشتی زندان اوین می‌خوانیم «در هر بند که ۶ اتاق دارد معمولاً ۳ توالی قابل استفاده بود. برای هر اتاق ۴ نوبت به منظور استفاده از توالتها مشخص شده بود: قبل از طلوع آفتاب، قبل از ظهر، غروب و آخر شب. برای تعداد متوسط ۱۰۰ نفر در هر اتاق، ۲۰ تا ۲۵ دقیقه وقت می‌دادند. به این ترتیب تقریباً به هر نفر کمتر از یک دقیقه وقت می‌رسد. در این زمان به غایت کوتاه برای همه امکان استفاده از توالت وجود نداشت. به ویژه برای مجروحان شکنجه شده که نمی‌توانستند حرکت کنند. هر دو هفته یک بار نوبت حمام بود که به هر اتاق ۲۰ دقیقه وقت می‌رسید. اغلب اوقات حمامها آب گرم نداشتند. با هر بهانه کوچکی تمام سلول را جریمه می‌کردند و گاهی در ۲۴ ساعت فقط یک بار اجازه رفتن به توالت را می‌دادند. مواردی بود که به همین دلیل بچه‌ها به تشنج می‌افتادند و اغلب به بیماریهایی نظیر درد کلیه و مثانه و روده مبتلا می‌شدند.

به راستی چگونه می‌توان روزها، هفته‌ها، ماهها و حتی سالها در چنین شرایطی

زندگی کرد؟ در سلول خود ما همه بچه‌ها، از جمله خودم، گال گرفته بودیم. بیماری طوری بود که شیارهای عمیقی در پوست ایجاد می‌شد و به صورتی طاقت فرسا خارش می‌گرفت. عمومیت بیماری به حدی بود که پاسداران از ترس این که بیماری به خودشان سرایت کند، از بیرون دکتر آوردند و دارو در اختیار بچه‌ها قرار دادند.

یک زندانی مجاهد که تجربه این شرایط را دارد، نوشته است: «به خاطر شرایط غیربهداشتی، بیماریها به سرعت پخش می‌شوند و رایج‌ترین بیماری، قارچ و بیماریهای پوستی است. دکتر خسرو سالاریان و دکتر موسی که خود نیز از جمله زندانیان بودند، در روزهای آفتابی افراد را در هوای آزاد معاینه کرده و روی پوست قارچ‌زده افراد پماد می‌زدند. از رایج‌ترین بیماریهای دیگر اسهال و سرماخوردگی است».

یک زندانی دیگر خاطره‌مضحکی را تعریف می‌کند: «یک روز برای سمپاشی به زندان آمدند و گفتند با پودر "د.د.ت" می‌خواهند ضدعفونی کنند. آنها پودر را به تمام پتوها و روی زمین و بدنهای ما پاشیدند و رفتند. نیم ساعت بعد پاسداری با عجله در سلول را باز کرد و گفت همگی بدوید به حمام. وقتی سؤال شد چه اتفاقی افتاده است؟ گفتند اشتبهاً پودر کلر پاشیده‌اند. بعضیها که باور نکردند و حمام نرفتند، بعد از چند ساعت دچار سوختگی شدید پوست شدند».

یک زندانی دیگر در مورد محیط غیربهداشتی زندان نوشته است: «اغلب، فاضلاب توالتها می‌گرفت و از لوله‌های آنها چکه می‌کرد. یک بار وقتی از این بابت به لاجوردی شکایت شد، گفت ما که زندان را برای این تعداد نساختیم، تقصیر خودتان است که این همه زیاد هستید».

یک زندانی مجاهد که چندسال در اوین زندانی بوده، می‌گوید: «هواخوری در این زندان بسیار محدود بود و حداکثر نیم ساعت وقت می‌دادند که در هوای آزاد باشیم. در مواقعی که هوا آفتابی بود از فرصت استفاده کرده و پتوهای خود را بیرون برده و در هوای آزاد پهن می‌کردیم که در زیر آفتاب ضد عفونی شوند».

یکی دیگر از زندانیان از بندرسته در مورد وضعیت درمانی می‌گوید: «زندانیان دائماً با کمبود دارو مواجه هستند. کسانی که پاهایشان چرکی یا از داخل عفونی شده، به جای آنتی بیوتیک، نان کپک‌زده می‌خوردند. بیمارانی را به بهداری زندان ارجاع می‌دادند که باید درمان نسبی می‌شد تا قادر باشد شکنجه‌های بعدی را تحمل کند».

## ملاقات خانواده‌ها

ملاقات خانواده‌ها با فرزندان و اقوام اسیرشان در مقاطع مختلف با مشکلات متعددی مواجه بوده است. ملاقات به دلایل مختلف قطع می‌شود. روزها و هفته‌ها زندانی و خانواده در اضطراب به سر می‌برند. از دید پاسداران حتی ملاقات نیز که از حقوق به رسمیت شناخته شده هر زندانی است، باید به یک شکنجه روانی تبدیل شود. در گزارشی آمده است: «در مدتی که در زندان بودم فقط ۲ بار به من ملاقات دادند. وقتی از اولین ملاقات برگشتیم، پاسداران مثل گرگ تیرخورده بودند. مدام فحش و ناسزا می‌دادند که فلان فلان شده‌ها انگار نه انگار که در زندانند. شاد و سرحال با خانواده‌هایشان می‌خندند و خجالت هم نمی‌کشند. در دومین ملاقات برادر بزرگترم را در حین ملاقات دستگیر کردند و به اتاق بازجویی بردند. بهانه‌شان این بود که در پوش شوخی و خنده با خواهرت داری خط و خطوط سازمان را منتقل می‌کنی!! بعدها یک قانون گذاشتند که برادر و خواهر زندانی به شرطی می‌توانند به ملاقات بیایند که بیشتر از ۴۰ سال سن داشته باشند».

خانواده‌ها برای دیدار فرزندان‌شان باید صبح زود، و گاه از ساعت ۴ صبح در جلو زندان به نوبت بنشینند تا شاید بتوانند عصر همان روز به مدت ۳ تا ۴ دقیقه فرزند خود را ببینند. ملاقات‌ها همیشه با ضرب و شتم و تحقیر زندانیان و خانواده‌ها همراه است. در زندانهایی مانند اوین، بعد از گذر از همه این مشکلات، دیدار زندانیان با خانواده‌هایشان از پشت یک شیشه‌قطور از طریق گوشی تلفن امکان‌پذیر است و یک مأمور رژیم نیز در آن‌جا حضور دارد.

یک زندانی از بندرسته توضیح می‌دهد: «ملاقات خانواده‌ها به این ترتیب است که پاسدار بند اسامی کسانی را که ملاقات دارند، می‌خواند. کسانی که نامشان خوانده می‌شود لباس پوشیده و به جلو در بند می‌روند. نفرات سلولهای انفرادی پشت در سلول منتظر می‌مانند. پاسدار مسئول بند می‌آید و به هر یک از بچه‌ها یک چشم‌بند می‌داد که چشمشان را ببندند. سپس زندانیان را به ستون کرده و با جداسازی زندانیان سلولهای دربسته از بقیه، آنها را به زیرهشت می‌بردند. در این محل اسامی را یک بار دیگر چک

می کردند و آنها را از آن جا به محوطه زندان برده و سوار یک مینی بوس می کردند که داخل آن سه پاسدار محافظ بود. پشت در ملاقات می گفتند چشم بندها را برداریم. سپس وارد سالن ملاقات می شدیم. بعد از چند دقیقه خانواده ها می آمدند. برای هر زندانی یک جایگاه مشخص بود که در آن جا می ایستاد و از پشت شیشه از طریق گوشی تلفن صحبت می کرد. زندانیان و خانواده ها حق نداشتند با خانواده زندانیان دیگر صحبت کنند. در دو طرف شیشه پاسداران مراقبت می کردند. مدت ملاقات ۱۰ الی ۱۵ دقیقه بود. خانواده ها می توانستند حداکثر ۲۵۰ تومان به نفر اسیر خود بدهند که آن را قبل از ورود به سالن به پاسداران می دادند و آنها منتقل می کردند. غیر از پول هیچ چیز دیگری قبول نمی کنند. هر ۶ ماه یک بار نیز اجازه می دادند که برایمان لباس آورده شود. یک بار در ماه اجازه می دادند یک نامه بین زندانی و خانواده رد و بدل شود. نامه ها توسط بازجویان چک می شد و اگر حاوی اطلاعات بود تحویل نمی دادند. ولی اگر اشکالی نبود مهر بازرسی می خورد و سپس تحویل می دادند».

### اوین

زندان اوین از ساختمانها و بخشهای متعددی تشکیل شده که دور آن با سیم خاردار محصور است. در پشت این حصار محوطه مین گذاری شده بی وجود دارد که درون حصار اصلی است (۱).

در سال ۱۳۶۰ به علت کمبود جا، ساختمان مسکونی که برای ساواک ساخته شده و معروف به آموزشگاه بود، به زندان تبدیل شد. این بخش از ۳ طبقه و ۶ قسمت تشکیل شده و هم اکنون به اوین جدید معروف است.

اعدامها تا سال ۱۳۶۱ در پشت بند ۴ زندانیان انجام می گرفت. دسته های ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفری را در آن جا به جوخه های تیرباران می سپردند. بعد از مدتی در این محل آن قدر خون جمع شده بود که برای از بین بردن آن و عادی ساختن محل، لاجوردی، رئیس وقت این زندان، دستور داد در آن جا درختکاری و گل کاری کنند. بعد از این بود که یک سالن سرپوشیده برای اعدام ساختند که مجهز به صداگیر بود و زندانیان را در آن جا اعدام می کردند. این سالن در خود زندان قرار دارد. محل دیگری که برای اعدام استفاده

۱- تصویر قسمتهایی از ساختمان زندان اوین و کمیته مشترک (توحید) را در صفحه بعد ملاحظه می کنید..





تصویری از زندان اوین



محوطه داخلی زندان توحید (کمیته مشترک سابق)

می‌کنند استخر زندان است. ویژگی استخر این است که شستشوی آن ساده تر می‌باشد. مخوف‌ترین بخش اوین بند معروف به ۲۰۹ است که افراد زیر شکنجه در آن جا نگهداری می‌شوند. این بند از ۱۰ ردیف تشکیل شده که در هر ردیف تا ۱۰ سلول انفرادی قرار دارد. در هر یک از این سلولها تا ۱۰ نفر نگهداری می‌شوند. در راهرو عمود برای ردیفها اتاقهای بازجویی و پانسمان قرار دارد. در زیرزمین این بند سالن بزرگی قرار دارد که تختهای شکنجه در آن چیده شده و دیوارهای آن با خون شکنجه شدگان رنگین شده است. صدای شکنجه و شکنجه شدگان مستمراً از این بند شنیده می‌شود (۲).

واحد ۳۲۵ شامل چهاربند عمومی دو طبقه می‌باشد که در هر طبقه شش سلول عمومی قرار دارد. مساحت هر سلول حدوداً ۳۶ مترمربع می‌باشد که تا بیش از ۱۰۰ نفر در آن به سر می‌بردند. نام این واحد در گذشته ۲۱۶ و ۲۴۶ بود. رژیم برای به اشتباه انداختن مجامع بین‌المللی، هر از چندگاهی نام محلها را عوض می‌کند. واحد ۳۲۵ در اصل به سلولهای انفرادی گفته می‌شد که در ابتدای اوین قرار دارد و به سلولهای سبز نیز معروف می‌باشد.

آسایشگاه اوین، در بخش شمالی اوین ساخته شده است و بیش از ۴۰۰ سلول انفرادی دارد که در چهار طبقه قرار دارند. بخشی از شعبات بازجویی دادستانی نیز در این قسمت قرار دارد. این ساختمان در سال ۱۳۶۲ به وسیله کار اجباری زندانیان ساخته شد.

آموزشگاه اوین، در آخرین نقطه جاده داخلی زندان در کنار ساختمان آسایشگاه قرار دارد. شامل شش بند مرتبط به هم می‌باشد. آموزشگاه در مجموع نزدیک به ۱۰۰ سلول دارد که مساحت هر یک در حدود بیست مترمربع می‌باشد. در اطراف این واحد ۶ بندی، ۵ حیاط کوچک قرار دارد که در واقع مکانی برای هواخوری زندانیان می‌باشد. در جنب این واحد، رژیم دو ساختمان دیگر را، که در زمان شاه سالن ورزش کارمندان زندان بوده، تبدیل به حسینیه و کارگاه زندان کرده است.

واحد دادسرای عمومی که سه طبقه می‌باشد، محل بازجویی و دادگاه و شکنجه‌گاههای رژیم از سال ۵۸ به بعد بود. طبقه اول و دوم این واحد به اتاقهای بازجویی و شکنجه و طبقه سوم به دادگاهها اختصاص داشت.

۲- نقشه‌های قسمتهای مختلف زندان اوین را که در صفحات بعد ملاحظه می‌کنید، از جمله اسنادی است که از سوی روابط بین‌المللی سازمان مجاهدین خلق ایران به مراجع حقوق بشری ملل متحد ارائه شده است.

ساختمان ملاقات در ابتدای محوطه داخل زندان و در جلو درب ورودی آن قرار دارد. در این ساختمان یک سالن سیصد متری با تعدادی کابین چوبی برای ملاقات زندانیان درست شده است که با شیشه دوجداره طرف زندانیان از خانواده‌های آنان جدا می‌شود. پارکینگ زندان در کنار دفتر مرکزی زندان قرار دارد. این محل که مسقف می‌باشد و سقف آن با شبکه پروفیلی نگهداری می‌شود، برای اعدام‌های دستجمعی زندانیان در سال ۱۳۶۷ مورد استفاده قرار گرفت.

### زندان توحید

زندان توحید در زمان شاه به کمیته مشترک معروف بود و هم اکنون به آن زندان توحید یا کمیته ۳۰۰۰ می‌گویند. این زندان در مرکز تهران در میدان توپخانه واقع است. کسانی که دستگیر می‌شوند تا مدت‌ها در راهروها با چشم‌بند به سر می‌برند و بعد آنها را به سلول منتقل می‌کنند. کلیه بازجویان به جای اسم یا حتی نام مستعار دارای کد می‌باشند و آنها را با کد صدا می‌کنند. سلولها فاقد دستشویی و توالت بوده و زندانبانان از آن به عنوان اهرم فشار روی زندانی استفاده می‌کنند. زندان فاقد هواخوری می‌باشد و در ضمن محل و امکانی برای سالن ملاقات نیز ندارد و به کسانی که بخواهند ملاقات دهند، که به ندرت اتفاق می‌افتد، آنها را به زندان اوین برده و بعد از ملاقات دوباره به زندان توحید باز می‌گردانند. در بعضی از سلولها تا چند نفر نگهداری می‌کنند. توالتها و حمامهای این زندان بسیار کثیف و غیر بهداشتی هستند.

### زندان گوهردشت

گوهردشت نامی مخوفتر از اوین است. این زندان به دنبال شروع دستگیریهای گسترده احداث شد و از سال ۱۳۶۱ مورد استفاده قرار گرفت. زندان گوهردشت دارای ۲۴ بند است که از این تعداد ۴ بند عمومی است و ۲۰ بند انفرادی که در هر بند ۴۰ سلول یک متر و نیم در ۲ متری دارد. این زندان از ۳ طبقه تشکیل شده که در هر طبقه ۸ بند قرار دارد و بندها به صورت دو به دو رو به روی هم به صورت هزار پا قرار می‌گیرند. با احتساب سلولهای فرعی دیگر این زندان مجموعاً ۱۰۰۰ سلول انفرادی دارد. لاجوردی یک بار هدف از احداث این زندان را به تسلیم و ادا داشتن زندانیان ذکر کرده





۴ کروکی که ملاحظه می کنید از جمله اسنادی است که توسط مجاهدین اسیر از زندان اوین تهیه شده و در سالهای گذشته به مقامها و سازمانهای بین المللی حقوق بشری ارائه گردیده است

بود. به گفته زندانیان سابق، لاجوردی صریحاً می‌گفت ما این زندان را به این منظور احداث کردیم که با شرایطی که آن‌جا حاکم است، طی سه ماه زندانی را ببرانیم و بعد سری بعد را وارد کنیم. اما دو سال بعد وی اعتراف کرد که این سیاست بی‌نتیجه بوده و هنوز نتوانسته‌اند مقاومت سری اول را درهم بشکنند.

گوهردشت به داشتن شکنجه‌هایی معروف است که برای شکستن روحیه مقاوم زندانیان به کار گرفته می‌شود. به خصوص در زمینه شکنجه‌های روانی که باعث شده شماری از زندانیان تعادل روانی خود را از دست بدهند. نگهداشتن زندانی در تاریکی مطلق برای ساعتها و گاه روزها و هفته‌های متوالی، یکی از شیوه‌هایی است که استمرار آن فشار زیادی روی زندانی وارد می‌کند. زندانی گاه تا مدت دو سال در زندانهای انفرادی نگهداشته می‌شود. در این مدت زندانی امکان هیچ‌گونه هواخوری ندارد و حتی رنگ آفتاب را نمی‌بیند. اغلب زندانیانی که مدت طولانی را در این سلولهای انفرادی سپری می‌کنند، رنگشان زرد شده و آثار و علائم بیماری در آنها به وضوح مشاهده می‌شود. از سوی دیگر به دلیل فشارهای عصبی اغلب زندانیان با بیماری روده و معده مواجه هستند. شدت فشار در این زندان به حدی بود که برخی از زندانیان دست به خودکشی زده‌اند. یکی از کسانی که در جریان سفر گالیندویل به ایران برای او نامه نوشته است، در نامه خود نمونه تکان‌دهنده‌ی را شرح داده است: «در سال ۱۳۶۶ با سید علی طاهرجویان در بندیک گوهردشت بودیم. او خود را در اعتراض به شرایط بد زندان و عدم رسیدگی به وضعیت زندانیان به آتش کشید و شهید شد. هنوز آن صحنه که علی خود را به آتش کشیده بود و به هر طرف می‌دوید و شعله‌های آتش از روی بدن او به بالا زبانه می‌کشید را فراموش نکرده‌ام. من برای خاموش کردن وی با پتویی به روی او افتادم که آتش بدن وی مرا عقب زد. تا بالاخره بچه‌ها با آب و پتو وی را خاموش کردند».

فلسفه وجودی این زندان، وارد کردن حداکثر فشار بر روی زندانی است. در هر لحظه زندانی به زیر شکنجه برده می‌شود. حتی وقتی در صف بهداری قرار دارد.

مجاهد از بندرسته دیگری که سالها در گوهردشت به سر برده، می‌گوید: «موقعی که برای بهداری به صف می‌ایستادیم، پاسدار داوود لشکری و دیگران تک‌تک مریضها را چک می‌کردند. هرکدام را که از نظر آنها سابقه بدی داشتند، با سیلی و مشت از صف خارج می‌کردند. موقع ملاقات و بهداری همیشه می‌بایست چشم‌بند می‌زدیم. اگر در

چشم‌بند سوراخ کوچکی هم بود، اشکال می‌گرفتند و با انگشت می‌کردند توی چشممان».

براساس گزارشهای رسیده و اظهارات متعدد شاهدان، وضعیت زنان در این زندان همیشه به مراتب سخت‌تر بوده، ولی به همان میزان مقاومت آنها نیز سرسختانه‌تر بوده است. یکی از آنها می‌گوید: «مقاومت زنان در گوهردشت برگ زرینی در تاریخچه مقاومت در سیاهچالهای رژیم می‌باشد. هر بلایی که متصور باشد بر سر آنها آورده می‌شد. در سرمای زمستان شوفرژ قسمت آنها را خاموش کرده بودند. برای استحمام آب گرم نداشتند. شلاق و کتک و توهین نیز بخشی از برنامه روزانه آنها را تشکیل می‌داد. ولی آنها در اشکال مختلف مقاومت می‌کردند. از بندی به بند دیگر منتقل می‌شدند، ولی سریعاً از طریق مورش با سایر زندانیان تماس گرفته و پیام مقاومت می‌دادند. حتی وقتی آنها را به انفرادی می‌انداختند، باز هم لحظه‌یی برای تماس با سایر سلولها از طریق مورش درنگ نمی‌کردند. یکی از هواداران را برای ۴۰ روز در داخل یک سلول که جلو پنجره آن را ورق فلزی کشیده بودند، انداختند. وی قبل از آن ماهها در زندان قزلحصار در قفس به سر برده بود. بعد از آن هم ۷ ماه در داخل یک توالت حبس بود و ۲ سال نیز در گوهردشت در سلول انفرادی به سر کرد».

به لحاظ غذایی خط رژیم در این زندان، گرسنگی مستمر دادن به زندانی بوده است.

### زندان قزلحصار

قزلحصار در زمان شاه در نزدیکی کرج ساخته شد. این زندان از سه واحد مشابه تشکیل شده است. تا اواخر سال ۱۳۶۰ زندانیان عادی در آن نگهداری می‌شدند. ولی از آذر ۱۳۶۰ واحدهای یک و سه این زندان به زندانیان سیاسی اختصاص داده شد. هر واحد از ۴ بند بزرگ به اصطلاح عمومی و ۴ بند کوچک تشکیل شده است. بندهای کوچک دارای ۱۲ سلول انفرادی است. این بندها برای ۱۲ نفر ساخته شده‌اند. اما رژیم در سلولی که برای یک نفر است، تا ۴۰ نفر را جا می‌دهد. در بندهای بزرگ ۲۴ سلول قرار دارد که شامل ۸ سلول بزرگ و ۱۶ سلول کوچکتر می‌باشد. در این بندها گاه تا ۲ هزار زندانی نگهداشته شده‌اند. اغلب آنها حکم خود را گرفته بودند. ولی عده بسیاری نیز بلا تکلیف بودند. هر روز تعدادی از آنها برای بازجویی مجدد و شکنجه و احتمالاً اعدام به اوین

منتقل می شدند.

به گفته یک زندانی که خود مدتی را در این زندان سپری کرده است، «یک روز لاجوردی یکی از افسران شهربانی را آورده بود تا به او نشان بدهد جا کم دارند. او می خواست واحد یک قزلحصار را که تحت کنترل شهربانی بود، از آنها بگیرد و به زندانیان سیاسی اختصاص دهد. به زندانیان گفتند بیرون بیایید. آن سرهنگ جلو بند ایستاده بود و با تعجب نگاه می کرد که چطور این همه آدم از این جا بیرون می آیند. فکر می کرد لاجوردی به او کلک زده و حتماً یک در مخفی وجود دارد که بچه ها از آن جا وارد بند می شوند. او اصلاً باور نمی کرد که این همه زندانی را بشود در آن بند جای داد».

یک زندانی دیگر نوشته است: «یک روز داوود رحمانی، رئیس زندان، ما را به بند ۳ انفرادی برد. وقتی می خواست ما را در آن سلولها جا بدهد با کف پا بر کمرمان فشار می آورد تا در سلول جا بشویم. سلولها یک و نیم در دو و نیم متر بود. با یک تخت دو طبقه و ۴۱ نفر زندانی. بله ۴۱ نفر، این نه اشتباه شماسه و نه اشتباه من، دقیقاً ۴۱ نفر، اگر چه حتی تصورش مشکل است».

در نوشته های یکی دیگر از زندانیان سابق آمده است: «در یک مقطع در یک بند بزرگ که در زمان شاه ۱۰۰ زندانی را نگهداری می کردند، رژیم خمینی ۹۰۰ نفر را جا داده بود». یک زندانی مجاهد می گوید: «میزان غذایی که در این زندان داده می شود هیچ وقت کافی نیست و زندانیان از ضعف و گرسنگی رنج می برند. غذای زندانیان در قزلحصار یک نان تافتون برای ۸ نفر بود و ۳ قاشق برنج برای هر نفر».

زندانی دیگری که مدتی در این زندان به سر برده، می گوید: «شام زندانیان در هفته سه شب نان و کره و مربا بود. برای این که توان جسمی زندانیان را بیشتر تحلیل ببرند، حتی حجم غذایی را پایین می آوردند، مخصوصاً اگر غذا شامل مربا و مواد شیرینی بود. زندانبانان و شکنجه گران می گفتند این غذاها به زندانیان انرژی می دهد، در حالی که باید مقاومت شما را روز به روز تحلیل برد. داوود رحمانی می گفت ما آن قدر غذا می دهیم که اگر آزاد شدید و رفتید بیرون نتوانید ماشه مسلسل را بچکانید. وقتی بیرون هستید باید آن قدر بیمار باشید که همیشه به دنبال دوا و دکتر بدوید و فرصت و امکان کار دیگری را نداشته باشید».

در گزارش دیگری آمده است: «بیماری قارچ در بین زندانیان خیلی گسترده است.



زیرا امکانات بهداشتی بسیار پایین است. در یک دوره در هر سلول بیش از ۳ نفر قارچ گرفته بودند. بیماری گال گستردگی کمتری دارد. ولی یک بار در سال ۱۳۶۳ از یک سلول ۲۵ نفره حدود ۶ نفر گال گرفته و به شدت دچار خارش شده بودند. به طوری که مسئولان زندان مجبور شدند آن سلول و افراد آن را قرنطینه کنند. برای مدتی تمام وسائل آن سلول را از بند جدا کردند. مثلاً چند چراغ علاءالدین برای تهیه آب جوش دادند و چند بار بچه‌ها را به بهداری بردند. بچه‌ها در آن سلول خودشان طبق یک برنامه مشخص شروع به مداوا کردند و با کمک خودشان بیماری کنترل شد. در قسمت دیگری از این گزارش آمده است: «بیماری‌های روده‌یی از قبیل کولیت، تورم روده و به طور گسترده‌تر بیماری بواسیر و زخم اثنی عشر شایع بود و بیماری‌های مربوط به معده مثل زخم معده، به هم خوردن میزان ترشح معده و تورم معده بسیار رایج بود. عامل این بیماری‌ها یکی فشارهای روانی بود و دیگری مواد غذایی. اما رژیم نیز به جز دادن تعدادی قرص و شربت، کار دیگری انجام نمی‌داد».

زندانی دیگری می‌گوید: «در هفته یک روز و فقط ۵ ساعت آب گرم داشتیم. آب آن جا کاملاً از چاه تأمین می‌شد که بیشترش به مصرف آشامیدن می‌رسید. این آب مملو از ماسه و املاح بود. بهداری زندان هیچ امکانات درمانی نداشت. در یک مورد بیماری آنفلوآنزا آمده بود. در یک شبانه‌روز حدود ۶۰۰ نفر آنفلوآنزا گرفتند. یک بار دیگر حدود ۲۵ روز آب به طور کامل قطع بود. رژیم یک مقدار آب می‌آورد که به هر نفر حداکثر ۵ لیوان آب، آن هم برای مصرف آشامیدن، می‌رسید. دیگر هیچ آبی در کار نبود. زندانیان برفها را آب می‌کردند تا نیاز روزمره را رفع کنند. اما آن هم کفاف نمی‌داد. رژیم با آن که می‌توانست آب را تأمین کند، اما آگاهانه نمی‌کرد. به همین دلیل بود که بیش از ۲۰۰ نفر از بچه‌ها یعنی نصف بند دچار بیماری پوستی قارچ کشاله شده بودند».

در گزارشی از این زندان آمده است: «در ورودی ساختمان زندان، اتاقی با وسعت تقریبی ۳۰ متر وجود داشت و از آن برای شکنجه زندانیان استفاده می‌کردند و به آن گاودانی می‌گفتند. غالباً زندانی را با چشم‌بند یا بی‌چشم‌بند در آن، که هیچ منفذی برای هوا نداشت، برای مدت چند هفته به صورت نشسته نگه می‌داشتند. جیره غذایی در این محل برای فشار بیشتر آوردن روی زندانی یک لیوان آبگوشت برای ۲۰ نفر بود». در گزارش دیگری پیرامون اتاق معروف به «قبر»‌ها آمده است: «در ورودی ساختمان زندان

یک اتاق بزرگ وجود داشت که از آن برای شکنجه استفاده می شد که به اتاق قبرها معروف بود و به آن قیامت نیز می گفتند. این اتاق قبلاً به اتاق قرنطینه معروف بود و از آن برای نگهداری زندانیان تازه وارد برای مدت محدود استفاده می شد. در آن جا یک هواکش سه فاز بزرگ که صدای ناهنجاری داشت روشن بود که فشار زیادی روی اعصاب زندانی می آورد. زندانیان مجبور بودند که به مصاحبه های زندانیانی که در زیر فشار تعادل روانی خود را از دست داده بودند، از طریق بلندگو گوش کنند. افراد زیادی در این محل به بیماریهای روانی دچار شدند. کسانی که در این واحد بودند، ملاقات نداشته و از رفتن به بهداری نیز محروم بودند. اگر کسی در وضعیت خطرناکی بود، با اسم مستعار به بهداری زندان برده می شد. تعدادی از بازجویان اوین نیز در این محل بودند و به بازجویی دوباره زندانیان در همین محل می پرداختند».

گزارشهای دیگر حاکی است که بسیاری از کارهای ساختمانی در قزلحصار با بیگاری کشیدن از زندانیان انجام شده است. مثلاً در بیرون از ساختمان واحد ۳ در حدود ۲۰ دستگاه ساختمان وجود دارد که به وسیله بیگاری زندانیان ساخته شده است. هم چنین آسفالت حیاطهای بندهای واحد ۳، شبکه فاضلاب زندان و سالن انتظار ملاقات کنندگان در بیرون ساختمان با بیگاری زندانیان ساخته شد. هم چنین در ابتدای هر واحد یک بهداری قرار دارد که هزینه وسایل آن، شامل وسائل آزمایشگاه، رادیولوژی و یونیت دندانپزشکی، به وسیله زندانیان تأمین شده است.

### زندانیان شهرستان

وضعیت در زندان شهرستانها نیز به همین صورت است. در گزارشی از زندان باشگاه افسران رشت که توسط سپاه اداره می شد، آمده است: «کف سلول ما به شدت سرد بود. در زمستان از پنجره شکسته سلولمان سوز سرما وارد سلول می شد و به شدت اذیتمان می کرد. در طول روز دور خودمان پتو می پیچیدیم. گویی که در میان برف نشسته ایم. شبها از شدت سرما استخوانهایمان تیر می کشید و آدم مثل چوب خشک می شد. خلیهها رماتیسم گرفته بودند. با این وضعیت در سراسر زمستان هیچ وسیله گرمایشی نداشتیم. تازه در همین شرایط بعد از یک ماه به ما نوبت حمام دادند. اما بعد از ۵ دقیقه آب سرد شد. یعنی به عمد شیر آب گرم را بسته بودند. دست به اعتراض زدیم و با این که می دانستیم تا

ماه آینده خبری از حمام نیست، از رفتن به حمام خودداری کردیم». وضعیت زندانها در شهرستانهای دیگر اسفناکتر است. با این که زندانهای تبریز، مشهد، اصفهان و دهها شهر دیگر هر یک داستانهایی جداگانه‌ی دارند؛ اما در اساس مشابه یکدیگر هستند.

### استان کرمانشاه

در استان کرمانشاه تعداد زیادی زندان وجود دارد که معروف‌ترین آنها دیزل آباد است. زندان دیزل آباد در نزدیکی شهر کرمانشاه در محلی دورافتاده قرار دارد. این زندان در سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۱ توسط رژیم شاه ساخته شد. ابعاد زندان ۷۰۰ در ۳۰۰ متر است که با دیواری به بلندی ۶ متر احاطه شده است. در چهار گوشه آن برجهای مراقبت و نگهبانی قرار دارد. در سال ۱۳۶۰ به علت افزایش تعداد زندانیان سیاسی، رژیم اقدام به احداث ساختمان بندی کرد که به بند انقلاب معروف است. این بند از ۶۴ سلول انفرادی تشکیل شده است. در کنار این بند، بند زنان قرار دارد. محل اعدام زندانیان در مجاورت این دو بند قرار دارد. بند ۲۵، قسمتی است که به زندان اضافه شده و شامل اتاقهایی است معروف به «قفس». همه گزارشهای مربوط به زندان دیزل آباد حاکی از آن است که این زندان بدون تردید یکی از سخت‌ترین شرایط را در مقایسه با دیگر زندانهای کشور دارد. به دلیل همین فشارها میزان خودکشی در این زندان از هر زندان دیگر بیشتر بوده است. نمونه‌های فراوانی از اقدام به فرار، به رغم ریسکهای بسیار بالای آن، بوده که در اکثر موارد به شهادت زندانی منتهی شده است.

در یکی از این یادداشتهای خاطره‌ی را می‌خوانیم که آن قدر فجیع است که شنیدن آن بدن را می‌لرزاند. «اواخر اسفند ماه سال ۱۳۶۰، یکی از خواهران که ۹ ماهه حامله بود به اعدام محکوم می‌شود. هنگامی که او را به میدان تیر می‌برند، بنا به دستور دادستان، ۱۵۰ نفر از هواداران را به میدان تیر می‌برند تا شاهد اعدام او باشند. موقع اعدام قصد داشتند چشم او را ببندند. اما او گفت: "چشمانم را باز بگذارید تا افق را ببینم". سپس دستان او را بسته و برای شکنجه و آزار بیشترش، از پایین به بالا به بدن وی تک تیر زدند. یکی از تیرها به پهلوی او اصابت کرد و ناگهان شکم او پاره شد و جنین بیرون افتاد. فریاد زندانیان بلند شد و عده‌ی بی‌بهبوش شدند. عده‌ی از زندانیان هم به پاسداران حمله کردند و محیط زندان شلوغ شد. همان شب ۵۰ تن از زندانیان شورشی را به جوخه اعدام

سپردند».

در میان گزارشهای گوناگونی که دربارهٔ زندان دیزل آباد وجود دارد، نامهٔ یک زندانی سابق این زندان وجود دارد که توصیف نسبتاً دقیقی از وضعیت آن کرده است. این نامه برای یکی از بستگان زندانی که در خارج کشور زندگی می‌کند، نوشته شده و ما عین آن را با حذف پاره‌بی نکات امنیتی نقل می‌کنیم: «برادرم! از این که از جهنم ایران دوری شکرگزار باش و روزی میلیون‌ها بار خداوند را به خاطر بعد مسافتی که با جهنم داری سپاس گو. بدون استفاده از واژه‌های فلسفی می‌خواهم حقایقی را برایت بازگو کنم و تا اندازه‌ی تصویرگر و حشمت‌ک‌ترین اتفاقات و جریاناتی باشم که خودم تجربه‌شان کرده‌ام.

آیا می‌توانی غروب سرد اوایل فروردین را با آسمانی پوشیده از ابرهای سیاه مجسم کنی؟ آن‌گاه با بدنی خسته و روانی رنجور از شلاقهایی که خورده‌ای در حیاط بند انقلاب، میان بادی سرد که نمی‌باران هم به همراه دارد، انتظار بکشی؟ انتظار محاکمه با ۱۲ محکوم دیگر را. باران لباسهایمان را خیس کرده و به داخل نفوذ می‌کرد و زخمهایمان را بیشتر به سوزش انداخته بود. آن غروب شوم تصویر هولناکی برایم شده که بزرگترین کابوس تمام عمرم خواهد بود. یک ماه بود که از خانواده‌ام اطلاعی نداشتم. یعنی اجازهٔ ملاقات نمی‌دادند. آخر ملاقات با کی؟ با مشت‌ی استخوان و خون و رنج در عرض آن یک ماه. من بودم و سلولهای تاریک و نمور و کثیف، در سلولهایی که پر از سوسک و ساسهایی به درشتی یک کفشدوز و شپش که نگو و نپرس! با سری تراشیده و جسمی نحیف و کتک خورده از دست بی‌رحم‌ترین زندانبانان جهان. کسانی که باعث فلاکت خلقند، آیا می‌توانی به انجمن حمایت حیوانات در لندن این گزارش گونه‌را بدهی که:

در زندان دیزل آباد کرمانشاه در یک اتاق ۳ در ۴ هفتاد و پنج نفر انسان را روی هم انباشته می‌کنند. در بدترین شرایط زیست-حیوانی با گرمای بالای ۵۰ درجه، ۲۰ روز در قرنطینه بودم. بی‌شرمانه‌ترین اعمال را نسبت به زندانی روانی می‌دارند. آن‌جا روزی دو یا سه نفر بر اثر نرسیدن غذا، دارو و هوا (اکسیژن) و فشارهای روانی می‌میرند، با شدیدترین وضع جان می‌کنند. وقتی خانواده‌های متوفی علت مرگ را می‌پرسند، می‌گویند در اثر نرسیدن مواد مخدر مرد.

اگر یکی از ۷۵ نفر تقاضای دارویی بکند، هر ۷۵ نفر را به حیاط ریخته و در آن‌جا که محل اعدام زندانیان سیاسی و عادی است، دور حیاط کلاغ‌پر می‌برند. در آن سرمای

اواخر اسفندماه با شیلنگ روی بدنهای لخت زندانیان آب می‌ریزند و ۱۰ تا ۲۰ نفر مأمور با کابل و شلاق آن قدر به بدنهای لخت و رنج‌دیده آنها می‌زنند تا ۲-۳ نفرشان بمیرند.

خون چون سیل کف حیاط را می‌گیرد. آنها که پیرترند در اثر فشار و کتک همان روزهای دوم و سوم می‌میرند و آنها که جثه‌یی قویتر دارند روانی می‌شوند و مدام می‌خندند یا گریه می‌کنند، یا سرشان را به دیوار می‌کوبند. نگهبانها برای تنبیه زندانیان تا ۲۴ ساعت در قرنطینه را باز نمی‌کنند و غذا هم نمی‌دهند.

کسی هم متوجه حضور دیگری نیست. جوانی ۴۸ ساعت بود کنار توالت مرده بود و کسی نمی‌دانست. همه فکر می‌کردند بیهوش است. تا این که در اثر بوی تعفن بدن وی خود مأموران متوجه شدند که طرف مرده است.

من ۴ روز در اثر کمبود هوا و فشار روانی بیهوش بودم. مأمور، همه زندانیان را به داخل حیاط خوانده بود و من که بیهوش بودم نتوانستم بروم. طرف آن قدر با کابل به سر و رویم زد که خون استفراغ کردم و خودم را خراب کردم. به خاطر این کار در روز با دستبند مرا به شیر آب داخل مستراح قرنطینه بسته بودند. می‌دانستم که خواهم مرد... کجاست این سازمان دفاع از حقوق بشر؟ تعفن عرق بدن زندانیها، نفس داغ ۱۷۵ انسان، گرمای ۵۰ درجه، لخت و خیس در اثر این شرایط غیرانسانی... آری آنان تاریخ را به دار می‌کشند یا به گلوله می‌بندند. در قرنطینه معتاد و سیاسی و عادی را باهم نگه می‌دارند تا همگی روانی شده و قدرت روحیه‌شان را از دست بدهند. سه بار مرا به پای چوبه‌دار بردند. نه تنها با من، با همه این کار را می‌کردند. برایشان یک نوع تفریح شده است. آن قدر کتک خورده‌ام که بدنم هنوز هم درد می‌کند. با لگد آن قدر می‌زدند تا مرز بیهوشی پیش می‌رفتم. چنان روانیم کرده بودند که به گوش مردم بیرون رسیده بود.

در آن جا وضع زنان بدتر است. آنها را در همان شرایط نگهداشته و بعد از این که روانی شدند به آنها تجاوز می‌کنند. من خودم یک شب صدای چیغ دختری را شنیدم که می‌گفت مرا بکشید، ولی این کار را نکنید. تف، تف، تا صبح صدای فریاد و آه و ناله بچه‌ها بلند بود. خواب معنایی نداشت. بیهوشی بود، اما خواب نه. فروشنده مواد مخدر را به اسم سیاسی و سیاسی را به اسم فروشنده مواد مخدر اعدام می‌کردند تا به خیال خودشان کار سیاست را لوٹ کنند. تو می‌فهمی، تو می‌فهمی از چه دردهایی می‌گویم. تو را به هر چه که برایت مقدس است. ترا به آرمانت، به ایمانت، به وظیفه و وجدانیت عمل کن و جریان

را که برایت نوشتم برای تمام رادیوها و تلویزیونها بنویس. به عنوان یک برادر به تو دستور می‌دهم، به تو امر می‌کنم، از تو خواهش می‌کنم، به پایت می‌افتم که فریاد این قشر و طبقهٔ بدبخت و جوان را به گوش آنهایی که سنگ بشریت را به سینه می‌زنند، برسانی، به سازمان ملل متحد، به گوش انجمنهای دفاع از زندانیان. به تو التماس می‌کنم، می‌نالم، بنویس به هر کجا که می‌دانی و می‌توانی. فریادها روزی به بار خواهد نشست ...»

### استان خراسان

این استان تعداد زیادی زندان و بازداشتگاه و خانهٔ امن دارد. مهمترین زندان این استان «زندان وکیل آباد» در مشهد است.

زندان وکیل آباد در سال ۱۳۴۷ به وسیلهٔ طراحان و مهندسان و مشاوران خارجی رژیم شاه با شیوه و سیستم جدید زندان سازی ساخته شد و در سال ۱۳۵۰ مورد بهره‌برداری قرار گرفت. دیواری به ارتفاع ۷ تا ۸ متر آن را محصور کرده است. بعد از دیوار، محوطه‌یی به عرض چندین متر خالی از هرگونه گیاه وجود دارد و سپس دیوار داخلی زندان به ارتفاع ۴ متر که باسیم خاردار نیز محصور شده، قرار گرفته است. زندان در نمای کلی شبیه دو مستطیل متداخل است. در مستطیل داخلی ساختمانهای مختلف قرار گرفته‌اند. در زوایای دیوار خارجی و هم‌چنین در قسمت میانی طول زندان، برجهای گول‌آسای مراقبت قرار گرفته‌اند. از داخل برجها که قسمت فوقانی آنها تماماً از آهن و شیشه ساخته شده است، نگهبانان به طور کامل بر تمام صحن خارجی زندان مسلط هستند. این برجها شبها به وسیلهٔ نورافکنهای بسیار قوی تمام محوطهٔ خارجی را روشن می‌کنند. نورافکنها در صورت قطع برق، به طور اتوماتیک و در عرض چند ثانیه، به وسیلهٔ موتور برق داخل زندان روشن می‌شوند. در اصلی زندان روبرو به شمال قرار دارد. در جلو آن، در سمت دیوار و خارج از محیط زندان، تعدادی آپارتمان متعلق به پرسنل زندان ساخته شده است.

هر زندانی تا قبل از ورود به نگهداری داخل بند و خود بند، باید از ۶ در آهنی عبور کند. پشت در اصلی، در سمت راست، دفتر رئیس زندان و تلفنخانه قرار گرفته است. در سمت چپ، خوابگاههای نگهبانان و زندانبانان و اتاق انگشت‌نگاری و در بالا بین

دو ساختمان، اتاق کنترلچی در اصلی قرار دارد. کمی جلوتر در سمت راست، در آهنی برقی دیگری است که به جاده ماشین رو راه دارد. بین دیوار اصلی و دیوار دوم، ساختمان دیگری هست. در آهنی سالن تردد زندانیان در سمت چپ و جنب خوابگاه، درست شده است. این سالن ۲۵ متر طول دارد و ۲ در آهنی ویژه مراکز بازرسی در وسط و یک در آهنی در انتهای آن به چشم می خورد. در سمت چپ بند زنان قرار گرفته است. هم چنین سالن ملاقات زندانیان دارای ۴۰ کابین تلفن دار است که در کنار آن فروشگاه زندان قرار دارد. در طرف راست در بازرسی، قرنطینه ۴، با دو سلول ۲ در ۳ (محیطی متعفن که زندانیان تازه وارد و خاطی را به آن جا می فرستند) دیده می شود. در کنار آن انبار اموال زندانیان و ۱۰ سلول انفرادی تنگ و نمناک که جایی برای خوابیدن در آنها نیست، ساخته شده است. سالن ورودی که طی شود، نگاهیانی داخل زندان که با دیوارهای شیشه‌یی قطور محصور شده، به چشم می خورد. این نگاهیانی دقیقاً در وسط کریدور اصلی قرار دارد و افسر نگهبان در آن مستقر است و به تمامی کریدور اصلی (به طول ۵۰۰ متر و عرض ۶ متر) اشراف دارد و روبه روی آن، در سمت راست سالن، بندهای مختلف به ترتیب قرار گرفته اند.

بازجویان و شکنجه گران زندانهای مشهد عمدتاً از عناصر سپاه، بازاریهای وابسته به رژیم، اعضای انجمنهای اسلامی و ... می باشند. این افراد به طور عمد به دو گروه تقسیم می شوند. اول عناصری که بیشتر به دنبال به دست آوردن اطلاعات از سازمانهای مختلف سیاسی می باشند و محور کارشان بازجویی و شکنجه است و معمولاً در پستهای بالای سپاه به فعالیت مشغولند. دوم عناصری که صرفاً در کار کشتن و دریدن زندانیان تجربه به دست آورده اند. این عده از بالا دستور می گیرند و آدم می کشند.

پس از پر شدن زندان وکیل آباد و کلیه بازداشتگاههای دیگر این استان، به خصوص در شهر مشهد، رژیم با معضل بسیار جدی کمبود جا مواجه بود. در جستجوی محل مناسب، به دستور آخوند طبسی، دبیرستان علم (ابوذر) را به سرعت تخلیه کرده و به زندان تبدیل نمودند. این محل به سپاه سپرده شد و بنا به گزارشها محل بیشترین اعدامها و شکنجه در شهر مشهد بود. این زندان بعدها به نام «جزیره موریس» شهرت یافت. بسیاری از زندانیان مقاوم در وکیل آباد را به این زندان تبعید کرده و آنها را تحت شدیدترین شکنجه ها در سلولهای انفرادی قرار می دادند.

## استان خوزستان

رژیم خمینی با برپایی بیش از ۲۸ زندان بزرگ و علنی، دهها شکنجه‌گاه و خانه امن مخفی و شبکه‌یی که بیش از ۳۰۰ شکنجه‌گر را در خود جای داده، هم‌چنین با تعداد زیادی جاسوس و خبرچین حرفه‌یی، سعی کرده است هرگونه صدای مخالفی را در خوزستان سرکوب کند.

اکثر زندانهای خوزستان در شهرهای اهواز، مسجد سلیمان، آغا جاری، اندیمشک، ماهشهر، بهبهان، دزفول، رامهرمز، شوشتر و... قرار گرفته‌اند. اما این بدان معنا نیست که سایر شهرها و روستاهای کوچک و بزرگ این استان از سرکوب و زندان و شکنجه بی‌نصیبند. در این شهرها و روستاها، معمولاً مراکز سپاه و بسیج با کمک گرفتن از زندانهای موقت و شکنجه‌گاههای کوچک، کار دستگیری و شکنجه و بازجویی اولیه را به‌عهده دارند. پس از بازجوییهای اولیه، فرد دستگیرشده را به یکی از زندانهای اصلی استان روانه می‌کنند.

زندان کارون بزرگترین زندان اهواز است. این زندان ۳ بند سیاسی برای مردان و یک بند زنان دارد. اتاقهای بندهفت ۳ در ۶ متر هستند که تا چند برابر ظرفیت آن، یعنی ۶۰ نفر زندانی، در آنها نگهداری می‌شوند. اتاقهای بندیک، یک در دو متر است و معمولاً در هریک ۴ نفر به‌سرمی‌برند. اتاقهای بندشش، ۳ در ۴ متر است و در هریک بیش از ۲۰ نفر را انباشته‌اند. به‌علت وضع فوق‌العاده وحشتناکی که در این زندان ایجاد شده بود، رژیم زندان دیگری را در رابطه با این زندان ایجاد کرد. این زندان در سه‌راه خرمشهر-اهواز، منطقه «کمپلو»، ساختمان بزرگ کاباره میتر است که نام فجر را روی آن گذاشته‌اند. فشارها و شکنجه‌ها در این زندانها به قدری بالاست که تعداد کثیری از زندانیان به اختلالات روانی و جنون دچار شده و زندانبانان مجبور شده‌اند آنها را به تیمارستان منتقل کنند.

در خوزستان و از جمله در اهواز، آب و هوا در ایجاد شکنجه‌های طاقت‌فرسا نقش مهمی بازی می‌کند. شکنجه‌گران با ایجاد سلولهایی که بر اثر گرما بیشتر شبیه کوره است، زندانیان را پس از مدتی به عوارض روانی دچار می‌کنند.



## استان آذربایجان شرقی

یکی از مخوف‌ترین زندانهای رژیم در تبریز قرار دارد. زندان مرکزی تبریز در جنوب شرقی این شهر قرار دارد. ساختمان این زندان در سالهای ۱۳۱۰ توسط آلمانیها در محل اصطبل پلیس، بنا گذاشته شد و در زمان شاه از آن برای زندانیان سیاسی و غیرسیاسی استفاده می‌شد. این زندان شهرت خود را در زمان خمینی کسب کرد. بازداشت‌شدگان بلافاصله پس از دستگیری به این زندان منتقل می‌شوند. بسیاری از اعدامهای این استان در این زندان صورت می‌گیرد.

زندان تبریز در مجاورت دادگاه شهر قرار دارد و متشکل از بندهای مختلف می‌باشد: بند ۱ دارای ۲۴ سلول ۴ نفره، بند ۲ دارای ۲۲ سلول ۴ نفره و بند ۳ دارای ۱۲ سلول ۴ نفره می‌باشد. در هر یک از بندها تنها یک توالت و یک دستشویی قرار دارد. بندهای این زندان برای حداکثر ۲۵۰ نفر ساخته شده است. ولی به علت کثرت دستگیریهای جمعی و کمبود جا، معمولاً ۷۵۰ تا ۱۴۰۰ نفر در این بندها نگهداشته می‌شوند. در این شرایط جایی برای خوابیدن نیست و زندانیان باید به نوبت استراحت کنند. به این مجموعه، بندهای سه‌گانه گفته می‌شود.

- بند ۴، بند بازداشت موقت: این بند برای زندانیان غیرسیاسی است که باید دوره‌های مشخصی را بگذرانند. این بند شامل ۱۴ سلول بزرگ می‌باشد که هر کدام ۳۲ تخت دارد و در هر کدام ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر نگهداشته می‌شوند.

- بند ۵، برای زندانیان زیر ۱۸ سال: به صورت خوابگاه ارتش ساخته شده است. در این جا حداقل ۱۵۰ نفر نگهداشته می‌شوند و کارکنان زندان این قسمت را مرغدانی نام گذاشته‌اند.

- بند ۶، برای زندانیان مرد غیرسیاسی است که دوره‌های زندانی طولانی مدت را می‌گذرانند. این بند از دو طبقه تشکیل شده است. در هر طبقه چهار سلول ۱۵ در ۲۰ متر قرار دارد و حداقل ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر در آنها زندانی هستند.

- بند ۷، سلولهای انفرادی: شامل سلولهای قفس مانند در ابعاد مختلف است. زندانیان سیاسی که محکوم به اعدام باشند، در این سلولها نگهداری می‌شوند. در این بند

۲۴ سلول تکی در ابعاد یک و نیم در یک متر، یک و نیم در ۲ متر و یک متر و ۶۰ سانتیمتر در ۲ متر قرار دارند. علاوه بر شرایط وحشتناک این سلولها، هر زندانی سیاسی قبل از ورود به این سلولها باید حداقل ۵۰ ضربه شلاق بخورد.

- بند ۸، برای زندانیان غیرسیاسی زیر ۱۸ سال است. این بند به «بند بیمارستان قدیم» معروف است.

- بند ۹، برای زندانیان سیاسی که توسط رژیم مقاوم تلقی می شوند، ساخته شده بود. ولی بعد که تعداد زندانیان سیاسی زیاد شد و مشکل کمبود جا پیش آمد، تعداد بیشتری از زندانیان سیاسی را به این بند منتقل کردند. در این بند ۶ سلول با ۹ تخت در هر کدام قرار دارد.

- بند زنان: این بند از دو طبقه تشکیل شده که زندانیان سیاسی زن را در آن نگه می دارند. در طبقه بالا دو سلول ۸ در ۶ متر با ۱۶ تخت سه طبقه قرار دارد. معمولاً ۷۰ تا ۸۰ زندانی در هر سلول نگهداری می شوند. در طبقه پایین ۲ سلول ۳ در ۴ با ۸ تخت ۳ طبقه در هریک قرار دارد. در این طبقه ۲ سلول انفرادی یک متر و نیم در ۲ متر نیز واقع شده است. در هریک از این انفرادیها ۱۸ زندانی نگهداشته می شوند.

- قرنطینه: ۵۰ تا ۷۰ زندانی زن غیرسیاسی در ۲ سلول نگهداری می شدند.

محل شکنجه ها در بین دادگاه و ساختمان زندان واقع شده است. شامل ۹ بند انفرادی در ابعاد ۶۰ در ۶۰ متر با ارتفاع یک متر و نیم می باشد. زندانیان بعد از هر بازجویی به یکی از این سلولها انداخته می شوند. در این سلولها انواع شکنجه ها اعمال می گردد. اما شکنجه زندانیان سیاسی تنها در این جا نیست. زندانیان در همه جای زندان مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار می گیرند. بخش جدیدی که به قسمت شرقی زندان اضافه شده تا مشکل کمبود جا را برطرف کند، به زندان استان معروف است. زندانیانی را که از نقاط دیگر آذربایجان به تبریز منتقل می کنند، به این قسمت می آورند. این قسمت از ۳ طبقه تشکیل شده است. طبقه اول و دوم مثل هم هستند و از چهار سلول بزرگ تشکیل شده اند. طبقه سوم از ۹۰ سلول انفرادی تشکیل شده است. در زمستانها سرما در این سلولها زندانیان را به شدت آزار می دهد. بازجویی و شکنجه در طبقه فوقانی انجام می گیرد. در زیرزمین زندان استان اعدامهای مخفی انجام می گیرد.

وقتی که زندانی را از شهرستانها یا از بازداشتگاههای دیگر به زندان تبریز منتقل

می‌کنند، او را اول به ساختمان دادگاه سابق یا شکنجه‌گاه امروزی می‌برند. بعد از بستن چشمها ابتدا ۵ تا ۶مزدور به طور مفصل او را کتک می‌زنند و سپس به حیاط ساختمان می‌برند. زندانی را در طول روز بیش از یک بار به دستشویی نمی‌برند. به علت کثرت زندانی و کمبود توالت و دستشویی، زندانیان مبتلا به انواع بیماریهای کلیوی و سوزش مجاری ادرار و بی‌حسی هستند و نمی‌توانند خود را کنترل کنند. این وضع ۲۰روز تا یک‌ماه ادامه دارد. طی این مدت زندانی را با چشم و دست و پای بسته و اکثراً در حالت گرسنگی نگه می‌دارند. او را از سرما و گرما کلافه می‌کنند تا در موقع بازجویی مقاومتش را از دست بدهد.

محیط زندان زنان به شدت نمناک است و زندگی کردن در آن موجب می‌شود که زندانی طی مدت کوتاهی به انواع بیماریها مبتلا شود. تنها نورگیر اتاقهای زندان زنان یک پنجره بسیار کوچک است که در قسمت فوقانی دیوار تعبیه شده و یک هواکش کوچک نیز برای تهویه است. فضای سلولها همواره مملو از بخار است و زندانیانی که مدت زیادی در این سلولها به سر برده‌اند، دچار فلج شده‌اند.

### استانهای گیلان و مازندران

در استانهای گیلان و مازندران بیش از ۱۰۰ زندان و شکنجه‌گاه وجود دارد. با این همه، زندانهای ذکر شده تمامی زندانهای رژیم را در این دو استان شامل نمی‌شود. براساس گزارشهای زندانیان، رژیم از ویلاهای مصادره شده در کنار دریا به عنوان خانه امن، شکنجه‌گاه و محل تیرباران زندانیان استفاده می‌کند. در این زندانها گذشته از انواع جلادان ریز و درشتی که به جنایت مشغولند، عناصری چون شادنوش؛ استاندار سابق گیلان، آخوندهای جنایتکار تقدسی و حیدری؛ حاکمان ضدشروع و عوامل بسیاری از کشتارهای استان گیلان و مازندران، و حتی وزیران خمینی نظیر توکلی؛ وزیر سابق کار، کم نیستند و تازیانه به دست به شکنجه زندانیان مشغول بوده‌اند. شهرهای مختلف هم زندانهای خودشان را دارند.

در گیلان و مازندران به خاطر کمبود زندان، از هر محلی برای زندانی کردن استفاده می‌کردند. مثلاً در لاهیجان ساختمان شیروخورشید و یک کارخانه چای را به زندان تبدیل کرده بودند یا در رشت علاوه بر زندانهای باشگاه افسران نیروی دریایی و زندان تازه‌ساز

سپاه در شهریور ۱۳۶۰، زیرزمین مدرسه حنیف را هم تبدیل به زندان کردند. بنا به گزارشهای موجود «این زیرزمین رطوبت زیادی داشت و به هیچ وجه آفتاب به درون آن نمی تابید. فاقد آب گرم و هرگونه وسایل بهداشتی بود و به همین دلیل تقریباً بیشتر زندانیان دچار بیماریهای شدید پوستی شده بودند».

صومعه سرا یکی از شهرهای گیلان است. این شهر کوچک دارای ۴ زندان شناخته شده نسبتاً بزرگ و ۱۱ اسارتگاه موقت در روستاهای اطرافش می باشد. با این همه، این مراکز تمامی زندانهای شهر نیستند. در کنار این مراکز سرکوب، چندین خانه امن وجود دارد که برای شکنجه دستگیرشدگان مورد استفاده قرار می گیرد. زندانهای صومعه سرا عبارتند از: زندان سپاه، زندان بسیج، زندان دادگاه انقلاب و زندان شهربانی. در کنار این زندانها مراکز دیگری در روستاها و بخشهایی نظیر کسما، گوراب، زرمیخ، طاهرگوراب، نرگستان، هنده خاله، نوخاله، آبکنار، ماسال، شاندرمن و ... وجود دارد.

زندان سپاه صومعه سرا در سال ۵۸ تأسیس شده و اصلی ترین مرکز سرکوب شهر می باشد. زندانیان این زندان از هر نوع امکانی محروم هستند و آنها را تنها برای بازجویی از سلولها خارج می کنند. زندان دادستانی شامل ۵ اتاق شکنجه است. اکثر زندانیان صومعه سرا در این اتاقها مورد بازجویی، شکنجه و محاکمه قرار گرفته اند و بسیاری از آنها بلافاصله روانه میدان تیرباران شده اند. زندان بسیج در مقابل زندان سپاه قرار دارد. این زندان بیشتر محل نگهداری زندانیان زن است. زندان شهربانی صومعه سرا یک ساختمان قدیمی است که در سال ۱۳۲۰ ساخته شده است. در گذشته، این زندان مخصوص زندانیان عادی بود. اما با گسترش دستگیریهای سیاسی، رژیم مجبور شد آن را به دو قسمت سیاسی و عادی تقسیم کند.

آن چه که در صفحات گذشته خواندید، فقط قسمت بسیار کوچک و البته ناقصی از واقعیت است. از برخی زندانهای شهرهای مختلف تا به حال حتی یک زندانی هم جان سالم به در نبرده است. مثلاً در شهرهایی نظیر قم و برازجان همه زندانیان سیاسی اعدام شده اند و از دستگیریهای جدید هم اطلاع کاملی در دست نیست.